

رها یش یا حق تعیین سرنوشت - ۱۰

منوچهر صالحی



اگر بسیار خوش‌بین باشیم، می‌توان گفت که «برنامه ملی» لنینی که پس از دست‌یابی بلشویک‌ها به قدرت سیاسی در روسیه شوروی پیاده شد و پس از فروپاشی آن پروژه «سوسیالیستی» سبب پیدایش چند دولت ملی گشت، نه مشکلات ملی را در این دولت‌ها «حل» کرد و نه موجب پیوند کارگران این سرزمین‌ها به هم گشت.

تئوری حق تعیین سرنوشت لنینی

در سال ۱۸۹۶ در لندن کنگره بین‌المللی سوسیال دمکرات‌ها تشکیل شد و یکی از مصوبات آن کنگره درباره بفرنج حق تعیین سرنوشت خلق‌ها بود. بنا بر آن مصوبه سوسیال دمکراسی «خواستار تحقق حق کامل تعیین سرنوشت تمامی خلق‌ها است و هم‌دردی خود را با کارگران کشورهایی که در حال حاضر زیر یوغ استبدادهای نظامی، ملی و ... قرار دارند، اعلان می‌دارد و از همه‌ی کارگران سراسر سرزمین‌ها می‌خواهد که به صفوف کارگران جهان که برخوردار از آگاهی طبقاتی‌اند، بپیوندند تا در هم‌کاری با یک‌دیگر بتوان از سرمایه‌داری جهانی کنونی فراتر رفت و برای تحقق بین‌الملل سوسیال دمکراسی مبارزه کرد.» این مصوبه‌ی بسیار ناشفاف بازتاب دهنده وضعیتی بود که در سال‌های پایانی سده نوزده در اروپا وجود داشت، دورانی که جنبش‌های جدائی‌طلبانه و استقلال‌خواهی سراسر قاره را فراگرفته بود. این جنبش‌ها در آن زمان جنبش‌های خُرده‌بورژوايانه بودند و جنبش کارگری در آن‌ها نقشی اندک داشت. هدف این مصوبه آن بود که جنبش کارگری کشورهای مختلف با پشتیبانی و شرکت در این جنبش‌ها با هدف به‌دست‌گیری رهبری آن‌ها بتواند به این جنبش‌ها سويه‌ای سوسیالیستی دهد، یعنی آن جنبش‌ها را در جنبش جهانی کارگری ادغام کند.

اندیشه‌های لنین درباره حق تعیین سرنوشت را باید به سه دوره تقسیم کرد که عبارتند از دوره پیش از جنگ جهانی یکم، دوران جنگ و دوره پس از جنگ و دست‌یابی بلشویک‌ها به قدرت سیاسی. در بررسی‌های خود خواهیم دید که برداشت‌های لنین در این سه دوره درباره پدیده حق تعیین سرنوشت خلق‌ها همیشه یک‌سان نبودند و بلکه بنا بر اوضاعی که او در آن به‌سر می‌برد، دائماً دگرگون گشتند.

لنین اندیشه حق تعیین سرنوشت خلق‌ها را برای نخستین بار در سال ۱۹۰۲ در طرح برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه تدوین کرد. در آن طرح «پذیرش حق تعیین سرنوشت تمامی ملت‌هایی که بخشی از دولت هستند» ، گنجانده شد. این فرمولبندی آشکار می‌سازد که لنین در آن دوران هنوز درک درستی از مفاهیم ملت و دولت نداشت، زیرا بنا بر برداشتهای کنونی در محدوده هر دولتی فقط یک ملت می‌تواند زندگی کند و نه چند ملت. در بهترین حالت می‌توان مدعی شد که ملت یکدولت می‌تواند از چند ملیت تشکیل شده باشد که دارای تفاوت‌های زبانی و فرهنگی از یکدیگرند.

لنین در سال ۱۹۰۳ در رابطه با «مانیفست سوسیال دمکرات‌های ارمنستان» با اندیشه تحقق دولت فدرال در روسیه مخالفت کرد، زیرا بر این باور درست بود که پیش‌شرط تحقق چنین دولتی وجود دولت‌های مستقل ملیت‌هایی است که در امپراتوری روسیه می‌زیند. اما چنین پدیده‌هایی در روسیه تزاری وجود نداشتند و بلکه مناطق اشغالی ضمیمه امپراتوری شده بودند و مردمی که در این مناطق می‌زیستند، به ادعای حکومت از همان حقوق ساکنان بومی امپراتوری برخوردار بودند. بنا بر باور لنین وظیفه یک حزب پرولتری مبارزه برای تحقق دولت فدرال نیست، زیرا چنین تلاشی منجر به تحقق دولت‌های طبقاتی مستقل از یکدیگر خواهد شد. در عوض حزب طبقه کارگر باید برای تحقق جمهوری دمکراتیک مبارزه کند تا در محدوده‌ی آن طبقه کارگر متعلق به تمامی ملیت‌هایی که در سپهر امپراتوری می‌زیند، با هم متحد و متشکل شوند و با هم برای نابودی تزاریسم و دولت طبقاتی حاکم مبارزه کنند. او همچنین در این نوشته یادآور شد که «خواست پذیرش حق تعیین سرنوشت برای هر یک از ملیت‌ها به‌خودی خود فقط به این معنی است که ما، یعنی حزب طبقه کارگر، همیشه و حتماً باید ضد تمامی تلاش‌هایی بشوریم که می‌خواهند با به‌کاربرد خشونت و یا نابرابری از بیرون بر تحقق حق تعیین سرنوشت تأثیر نهند.» پس هدف اصلی یک حزب پرولتری «نه تحقق حق تعیین سرنوشت خلق‌ها و یا ملیت‌ها، بلکه تحقق حق تعیین سرنوشت طبقه کارگر در بین هر ملیتی است.»

او در همان سال در نوشته دیگری که با عنوان «مسئله ملی در برنامه ما» انتشار داد، یادآور شد که «پذیرش حق تعیین سرنوشت تمامی ملت‌هایی که جزئی از دولت‌اند»، یکی از نکات مهم برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه است. او در همین مقاله نوشت ما سوسیال دمکرات‌های روسیه باید «همیشه و لزوماً در جهت برقراری نزدیک‌ترین

ارتباط با پرولتاریای ملیت‌های مختلف بکوشیم و فقط در مواردی استثنائی می‌توانیم از خواست‌هایی که منجر به تشکیل دولت طبقاتی نوینی گردد و یا آن که اتحادیه فدراتیو نیم‌بندی را جانشین وحدت سیاسی کامل کنونی سازد، فعالانه پشتیبانی کنیم.» به این ترتیب آشکار می‌شود که در اندیشه لنین تجزیه امپراتوری روسیه به سود تحقق دولت‌های مستقل ملی جایی نداشت و او حتی از تحقق سیستم فدراتیو در این کشور که از سوی «سوسیالیست‌های انقلابی» تبلیغ می‌شد نیز هواداری نکرد، زیرا بنا بر باور او پیش‌شرط‌های تاریخی برای تحقق چنین پدیده‌ای در امپراتوری روسیه وجود نداشت. لنین که در رابطه با بغرنج حق تعیین سرنوشت خلق‌ها تحت تأثیر شدید اندیشه‌های کائوتسکی قرار داشت، به نوشته‌ای از کائوتسکی اشاره می‌کند که ۱۸۹۶ در «زمان نو» با عنوان «پایان لهستان؟» منتشر شده بود. کائوتسکی در آن مقاله به این نتیجه رسید «همین که پرولتاریا به مسئله لهستان بپردازد، مجبور است به سود استقلال لهستان موضع بگیرد،» زیرا با جدائی لهستان از روسیه تزاری موقعیت این امپراتوری که در آن دوران هنوز بزرگ‌ترین سنگر ارتجاع اروپا را تشکیل می‌داد، تضعیف می‌شد، یعنی توازن قدرت سیاسی به سود نیروهای مترقی اروپا که طبقه کارگر نیز بدان تعلق داشت، دگرگون می‌شد. اما لنین به‌جنبه‌های دیگری نیز در این نوشته اشاره می‌کند. یکی آن که ستم ملت روس بر ملیت‌های دیگر سبب از خودبیگانگی این ملیت‌ها از روسیه شده بود و این خطر وجود داشت که هرگاه حزب سوسیال دمکرات روسیه از خواست حق تعیین سرنوشت این ملیت‌ها پشتیبانی نمی‌کرد، طبقه کارگر این ملیت‌ها به‌جای اتحاد با کارگران روس به‌دنبال خواست‌های عوام‌فریبانه بورژوازی این ملیت‌ها روانه شود که منافع طبقاتی خود را در پس شعار حق تعیین سرنوشت پنهان ساخته بودند. بنابراین طرح این شعار در آن دوران از سوی حزب سوسیال دمکرات روسیه که در آن بلشویک‌ها اکثریت داشتند، واکنشی تاکتیکی در برابر وضعیت موجود بود، یعنی ترس از انزوای حزب از طبقه کارگر ملیت‌های غیر روس.

لنین ۱۹۱۳ در شهر کراوکاو لهستان که در آن زمان بخشی از امپراتوری اتریش-مجار بود، سخنرانی کرد و بنا بر گزارش روزنامه آن شهر در مورد حق تعیین سرنوشت گفت که «سوسیال دمکراسی روسیه حق ملت‌ها را برای کسب "حق تعیین سرنوشت" خویش، یعنی درباره سرنوشت خود تصمیم گرفتن و حتی جدائی کامل از روسیه را می‌پذیرد.» لنین هم‌چنین مدعی شد که روند «دمکراتیزاسیون روسیه نه به بغرنج حق تعیین سرنوشت، بلکه به مسئله کشاورزی وابسته است.»

لنین در همان سال برای چهارمین کنگره حزب سوسیال دمکرات لتونی که بخشی از حزب سوسیال دمکرات روسیه بود، «طرح پلاتفرمی» را تهیه کرد و در آن در رابطه با «مسئله ملی» یادآور شد که «ما دمکرات‌ها لزوماً مخالف با هرگونه ستم و هم‌چنین دادن هرگونه امتیازی به هر ملیتی هستیم. ما به‌مثابه دمکرات خواهان برخورداری آزادانه از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در مفهوم سیاسی این کلمه، یعنی برخورداری از آزادی جدائی هستیم. ما لزوماً خواهان برابرحقوقی تمامی ملت‌ها در دولت و حفاظت از حقوق هر اقلیت ملی می‌باشیم. ما هم‌چنین خواهان خودگردانی فراگیر و خودمختاری هر منطقه‌ای هستیم که بتوان با مشخصات ملی مرزهایش را مشخص ساخت.» لنین در همین طرح اما شعار «فرهنگ ملی» را شعاری ارتجاعی و عوام‌فریبانه نامید، زیرا بنا بر باور او سوسیالیست‌ها دارای مواضعی بین‌المللی هستند و نه ملی. به‌همین دلیل سوسیالیست‌ها «نه از فرهنگ ملی، بلکه از فرهنگ بین‌المللی پشتیبانی می‌کنند که فقط بخشی از هر فرهنگ ملی که دارای وجهی قاطعانه دمکراتیک و سوسیالیستی باشد، جزئی از آن است.» او در نفی شعار «خودمختاری ملی- فرهنگی» در همین «طرح» نوشت که این شعار در پی «فریب کارگران با سراب وحدت ملی- فرهنگی هر یک از ملت‌ها است، اما واقعیت آن است که در حال حاضر در میان هر یک از ملت‌ها "فرهنگ" اربابانه بورژوازیانه و یا خرده بورژوازیانه برتری دارد. ما مخالف فرهنگ ملی به‌مثابه شعار ملی بورژوازیانه هستیم. ما هوادار فرهنگ بین‌الملل هستیم که فرهنگ پرولتاریای قاطع، دمکرات و سوسیالیست است.»

لنین برای آن که بتواند وحدت پرولتاریای ملیت‌های مختلفی را که در سپهر امپراتوری روسیه تزاری می‌زیستند، حفظ کند، به درستی با شعار «فرهنگ ملی» و «خودمختاری ملی- فرهنگی» مخالفت کرد، زیرا پرولتاریای ملیت‌های مختلف فقط با گسترش فرهنگی فراملی می‌توانست به هم نزدیک و با هم متحد شود و به‌مثابه پیکره واحدی مبارزه مشترک خود را علیه استبداد تزاری، علیه شیوه‌های تولید پیشاسرمایه‌داری و سرمایه‌داری با هدف تحقق سوسیالیسم به پیش برد.

لنین بار دیگر در همان سال «تزهائی درباره مسئله ملی» را نوشت و در آن تأکید کرد که در بخش برنامه حزب درباره مسئله ملی فقط حق تعیین سرنوشت سیاسی مبنی بر حق جدائی و تشکیل دولتی مستقل تعریف شده است. او یادآور شد که سوسیال دمکرات‌های روسیه مطلقاً نمی‌توانند این بند برنامه را نایده بگیرند، زیرا به‌جز روسیه بزرگ، در سپهر امپراتوری روسیه و به‌ویژه در حواشی این امپراتوری

یک رده ملت‌ها می‌زیند که از نقطه نظر اقتصادی و شیوه زندگی دارای تفاوت‌های زیادی از هم‌دیگرند و از سوی دولت مرکزی به آن‌ها به شدت ستم می‌شود. همچنین بنا بر باور لنین چون در روسیه ارتجاعی‌ترین حکومت اروپا وجود داشت که حتی برخلاف جمهوری چین با تحقق دولت دمکراتیک در روسیه مخالفت می‌ورزید و حاضر به دادن حق رأی به مردم نبود تا زمینه را برای شرکت آن‌ها در زندگی سیاسی هموار گرداند، بنابراین «سوسیال دمکرات‌های روسیه باید در تمامی تبلیغات خود از حق تمامی ملیت‌ها در تشکیل دولت خود و یا گزینش آزادانه دولتی که می‌خواهند متعلق به آن باشند، پافشاری ورزند.» او خواستار آن بود که حکومت مرکزی و یا ملتی که اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهد، نباید «با به‌کارگیری خشونت» از روند جدائی ملیتی که خواستار آن است، جلوگیری کند. در عین حال روند تعیین سرنوشت باید بنا بر باور لنین کاملاً دمکراتیک و «بر اساس شرکت همگانی و رأی مخفی مردم سرزمین مربوطه» می‌بود. لنین با این حال بر این نکته تکیه کرد که «پذیرش حق همه ملیت‌ها در تعیین سرنوشت خویش از سوی سوسیال دمکراسی به هیچ وجه به این معنی نیست که سوسیال دمکرات‌ها از حق خود مبنی بر بررسی سود و زیان جدائی این و یا آن ملت از یک دولت چشم خواهند پوشید. به وارونه، سوسیال دمکرات‌ها باید در هر موردی ارزیابی مستقل خود را عرضه کنند و در این رابطه باید شرایط توسعه سرمایه‌داری و ستمی که بر پرولتاریای ملت‌های مختلف توسط بورژوازی متحده تمامی ملت‌ها اعمال می‌شود و هم‌چنین باید وظایف ساده دمکراسی، یعنی مقدم بر و پیش از هر چیز منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای تحقق سوسیالیسم را مورد توجه قرار دهند.»

لنین هم‌چنین در این نوشته یادآور شد که در آن زمان در روسیه فقط دو ملت، یعنی ملت‌های لهستان و فنلاند به خاطر «یک رده شرایط تاریخی و فرهنگی بیش‌تر از دیگر [ملت‌ها] توسعه یافته‌اند و چون بیش از [ملت‌های] دیگر از رهائش برخوردارند، در نتیجه ساده‌تر و «طبیعی‌تر» می‌توانند حق جدائی خود را متحقق سازند.» به این ترتیب می‌بینیم که در آن دوران لنین برای همه‌ی ملت‌ها و یا ملیت‌هایی که در سرزمین امپراتوری تزاری روسیه می‌زیستند، حق تعیین سرنوشت تا جدائی سیاسی را به رسمیت نمی‌شناخت و بلکه فقط ملت و یا ملیت‌هایی که از بالندگی درونی و رهائش سیاسی کافی برخوردار بودند، می‌توانستند از چنین امتیازی برخوردار گردند و در جهت تحقق دولت ملی خویش گام بردارند. دیگر آن که واژه رهائش لنینی در این نوشته را می‌توان از دو سویه مورد بررسی قرار داد. یکی آن که هرگاه طبقات متعلق به یک ملت و یا ملیت از چنان آگاهی

سیاسی برخوردار باشند که بتوانند به توفیر میان حقوق و منافع طبقاتی خود با حقوق و منافع طبقات دیگر پی ببرند، در آن صورت به ره‌های گسست دهنده دست یافته‌اند، یعنی چنین ره‌های به جای آن که طبقات اجتماعی را به هم پیوندزند، آن‌ها را از هم جدا می‌سازد و در نتیجه چنین ره‌های نمی‌تواند موجب رشد روند دولت-ملت و تحقق دولت ملی گردد. سویه دیگر آن است که طبقات متعلق به یک خلق، در عین خودآگاهی به منافع طبقاتی خود، به منافع مشترک خویش نیز پی برده باشند. در چنین وضعیتی چنین ره‌های می‌تواند سبب رشد روند دولت-ملت و سبب پیوند طبقات یک جامعه به هم و تبدیل تدریجی آن‌ها به یک ملت گردد.

لنین هم چنین یادآور شد که پرولتاریای روسیه برای آن که بتواند به آزادی دست یابد، باید با «مبارزه انقلابی خود در جهت سرنگونی استبداد تزاری و تحقق جمهوری دمکراتیک» بکوشد، زیرا تا هنگامی که رژیم تزاری سرنگون نشود، «آزادی و برابرحقوقی ملیت‌های مختلف روسیه» ناممکن خواهد بود. «بنابراین آن بخش از طبقه کارگر که وحدت سیاسی با بورژوازی ملت «خودی» را فراسوی اتحاد پایدار با پرولتاریای ملت‌های دیگر قرار می‌دهد، علیه منافع خود، علیه منافع سوسیالیسم و علیه منافع دمکراسی اقدام می‌کند.» به عبارت دیگر، لنین در آستانه جنگ یکم جهانی بسیار شفاف علیه جنبش‌های ملی تجزیه طلبانه موضع گرفت و حتی شرکت طبقه کارگر در جنبش‌های ملی تجزیه طلبانه را مخالف منافع و اهداف سوسیالیسم و دمکراسی ارزیابی کرد. لنین هم چنین یادآور شد که فقط با تحقق شکل دولت دمکراتیک برابرحقوقی نه فقط افراد، بلکه هم چنین ملیت‌هایی که در روسیه می‌زیند، می‌تواند تحقق یابد.

لنین هم چنین در بخش دیگری از همین نوشته یادآور شد که «سوسیال دمکراسی شعار «خودگردانی فرهنگی-ملی» (یا خودگردانی ملی ساده) و هم چنین پروژه‌های تحقق آن را رد می‌کند، زیرا نخست آن که این شعار به طور کامل و جامع نافی انترناسیونالیسم مبارزه طبقاتی پرولتری است و دوم آن که این شعار به آسانی سبب کشانده شدن پرولتاریا و دیگر زحمت‌کشان به حوزه نفوذی ایده‌های ملی‌گرائی بورژوائی می‌شود و سوم آن که می‌تواند قاطعانه مانع از آرایش دمکراتیک دولت گردد، در حالی که همین گونه آراستن (به شرطی که اصولاً در سرمایه‌داری ممکن باشد)، می‌تواند ضامن صلح ملی شود.» او در ادامه همین بحث یادآور شد که «از موضع سوسیال دمکراتی طرح مستقیم و یا غیرمستقیم شعار فرهنگ ملی مجاز نیست، این شعاری

نادرست است، زیرا از زمانی که سرمایه‌داری به وجود آمده، تمامی زندگی اقتصادی، سیاسی و معنوی بشریت جنبه انترناسیونالیستی یافته است. سوسیالیسم یعنی انترناسیونالیسم کمال یافته. فرهنگ انترناسیونالیستی که هم [اینک به طور سیستماتیک توسط پرولتاریای تمامی کشورها آفریده می‌شود، نمی‌تواند «فرهنگ ملی» (این یا آن جامعه ملی) را تماماً در خود جذب کند و بلکه فقط عناصری از فرهنگ‌های ملی را در بر می‌گیرد که قاطعانه دارای وجه دمکراتیک و سوسیالیستی‌اند.» بنا براین سوسیال دمکرات‌ها نباید برای تحقق دولت‌های ملی و بازسازی فرهنگ‌های ملی، بلکه «برای تحقق دمکراسی کامل و از میان برداشتن هرگونه امتیازهای ملی مبارزه کنند تا کارگران آلمانی ساکن روسیه با کارگران تمامی ملت‌های دیگر از فرهنگ انترناسیونالیستی سوسیالیستی دفاع کنند.» در این‌جا نیز دوگانگی اندیشه لنین نمایان می‌شود. او از یک سو خواهان تحقق حق تعیین سرنوشت ملت‌ها [ملیت‌ها] در تعیین سرنوشت خویش حتی تا سرحد جدایی است و از سوی دیگر مخالف تحقق هرگونه «فرهنگ ملی» در سرزمین‌هایی بود که در آن‌ها چندین خلق و ملیت با هم می‌زیستند، زیرا چنین پروژه‌ای سبب جدایی ملت‌ها و به ویژه طبقه کارگر این سرزمین‌ها از هم می‌گشت و طبقه کارگر را به ابزار سیاست‌های ملی‌گرایانه و حتی شونیستی بورژوازی بومی این سرزمین‌ها بدل می‌ساخت.

لنین در سپتامبر ۱۹۱۳ در نوشته کوتاهی که با عنوان «موضع لیبرال‌ها و دمکرات‌ها درباره بغرنج زبان» انتشار یافت، یادآور شد برنامه ملی سوسیال دمکرات‌ها آن است که «مطلقاً هیچ امتیازی به هیچ ملتی و به هیچ زبانی داده نشود.» به عبارت دیگر همه ملیت‌ها باید حق آموزش زبان مادری خود در مدارس را داشته باشند.

هم‌چنین در همین سال کمیته مرکزی حزب کارگران سوسیال دمکرات روسیه به رهبری لنین قطعنامه‌ای درباره «مسئله ملی» تصویب کرد و در آن از یک سو «ملی‌گرایی لجام‌گسیخته» برخی از جناح‌های «بورژوازی لیبرال» را که هدف آن سلب حقوق مدنی از ملیت‌های تحت ستم بود، محکوم نمود و از سوی دیگر «جدایی سیستم آموزش و پرورش ملیت‌ها در محدوده مرزهای یک دولت را به طور عام مغایر دمکراسی و به طور خاص مضر با منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا» ارزیابی کرد. به این ترتیب هر چند زبان مادری ملیت‌های مختلف باید در مدارس تدریس می‌شد اما در سراسر روسیه باید فقط یک برنامه آموزش و پرورش وجود می‌داشت.

لنین هم‌چنین در نوامبر ۱۹۱۳ در مقاله‌ای که با عنوان «درباره خودگردانی فرهنگی- ملی» در پراودا انتشار داد، از گرایش‌هایی که خواهان جدائی سیستم‌های آموزش و پرورش ملیت‌های مختلف در روسیه تزاری بودند، انتقاد کرد. در آن زمان برخی از گرایش‌های افراطی ملی‌گرایانه خواهان آن بودند که وابستگی ملیتی هر فرد در شناسنامه‌اش ثبت شود. لنین در این نوشته نشان داد که چنین خواستی با معیارهای دمکراسی در تضادی آشکار قرار دارد، زیرا تلاش برای جداسازی افراد متعلق به ملیت‌های مختلف هدفی جز نابودی دولت چند ملیتی روسیه ندارد. «تا زمانی که ملت‌های مختلف در یک دولت با هم می‌زیند، با میلیون‌ها و میلیارد‌ها رشته اقتصادی و خصلت‌های حقوقی و هم‌چنین با تمامی شیوه زندگی خویش به هم پیوسته‌اند.» به باور او جداسازی سیستم‌های آموزش و پرورش همگانی تلاشی است برای پاره کردن رشته‌هایی که ملیت‌ها را به هم می‌پیوندد. لنین هم‌چنین یادآور شد که اندیشه جداسازی سیستم‌های آموزش و پرورش ملیت‌ها از هم «در هیچ‌یک از سرزمین‌های دمکراتیک اروپای غربی که دارای ملیت‌های رنگارنگ‌اند، یافت نمی‌شود.» در عوض این اندیشه «فقط در شرق اروپا، در اتریش عقب‌مانده، فئودال، کشیش‌سالار و دیوان‌سالار یافت می‌شود که در آن به خاطر مراغه تنگ‌نظرانه بر سر زبان هر گونه زندگی اجتماعی و سیاسی با رکود مواجه شده است.» به عبارت دیگر، لنین با نفی تجربه اتریش از سیستم آموزش و پرورش همگانی که در کشورهای اروپای غربی وجود داشت، هواداری کرد و مخالف سرسخت پروژه «ملی‌گرائی» افراطی بود که به جای یک‌پارچگی ملی در پی چندپارگی ملیت‌های روسیه بود.

لنین در ۱۵ دسامبر ۱۹۱۳ نوشته‌ای درباره «برنامه ملی حزب کارگران سوسیال دمکرات روسیه» انتشار داد و در آن ضمن اشاره به مقاله‌ای که استالین در رابطه با مسئله ملی نوشته بود، یادآور شد که «خودگردانی فرهنگی - ملی به معنی ناسیونالیسم پالوده گشته و به همین دلیل زیانبار است؛ به معنی آن است که کارگران را با طرح شعار فرهنگ ملی دمق کنیم و به معنی تبلیغ جدائی بسیار زیانبار و حتی ضد دمکراتیک آموزش و پرورش بنا بر ملیت‌ها است. خلاصه آن که این برنامه نافی انترناسیونالیسم پرولتری و فقط منطبق با ایدئال‌های ملی‌گرائی عامیانه است.»

در آستانه جنگ جهانی یکم لنین نوشته‌ای با عنوان «درباره حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» انتشار داد که در دوران جنگ سرد از سوی «اداره نشریات به زبان‌های خارجی» روسیه شوروی به فارسی ترجمه و

در سال ۱۹۵۲ در مسکو چاپ گشت و در دوران حکومت دکتر مصدق در ایران پخش شد. با آن که رخداد «جمهوری مهاباد» از دسامبر ۱۹۴۵ تا اکتبر ۱۹۴۶ و هم‌چنین پروژه «جمهوری خودمختار آذربایجان» به رهبری «فرقه دمکرات» از دسامبر ۱۹۴۵ تا دسامبر ۱۹۴۶ به درازا کشید، با این حال بیش‌تر «چپ»‌های ایران پس از خواندن این نوشته که ۷ سال پس از سقوط آن خیزش‌های منطقه‌ای به زبان فارسی انتشار یافت، تحت تأثیر اندیشه‌های لنین قرار گرفتند و با استدلال‌هایی که لنین در این نوشته در توجیه حق تعیین سرنوشت ملت‌ها عرضه کرد، به توجیه حقانیت آن دو خیزش سیاسی پرداختند.

دیدیم که لوکزمبورگ و لنین از ۱۹۰۳ بر سر مسئله حق تعیین سرنوشت با هم اختلاف داشتند و طی این سال‌ها در رد نظرات یک‌دیگر بسیار نوشتند. لنین در آستانه جنگ جهانی یکم «درباره حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» را نوشت، زیرا در آن دوران جنبش جدائی‌طلبانه در لهستان و فنلاند بسیار رشد کرده بود و هدف این نوشته مهار این جنبش‌ها توسط جنبش کارگری به رهبری بلشویک‌ها بود.

لنین برای آن که بتواند تعریفی از «حق تعیین سرنوشت» ارائه دهد، یادآور شد که «این برای اولین بار نیست که جنبش‌های ملی در روسیه به‌وجود می‌آیند و این پدیده تنها مختص این کشور نیز نیست. دوران پیروزی نهائی سرمایه‌داری بر فئودالیسم در سراسر جهان با جنبش‌های ملی هم‌راه بوده است. شالوده اقتصادی این جنبش‌ها آن است که بورژوازی برای پیروزی کامل تولید کالائی به تسخیر بازار داخلی نیازمند است، هم‌چنین اتحاد دولتی مردم سرزمین‌هایی که به یک زبان سخن می‌گویند، هم‌راه با از میان برداشتن تمامی موانع توسعه و انکشاف ادبیات این زبان، امری ضروری است. زبان مهم‌ترین ابزار مراوده میان انسان‌ها است؛ وحدت زبان و توسعه بلامانع آن یکی از مهم‌ترین پیش‌شرط‌های بازرگانی واقعاً آزاد و همه‌جانبه و منطبق با سرمایه‌داری مدرن برای گروه‌بندی آزاد و همه‌جانبه توده مردم به طبقات جداگانه و سرانجام یکی از پیش‌شرط‌ها برای ارتباط تنگاتنگ بازار با هر کسی و از آن‌جمله با شرکت‌های کوچک، با فروشندگان و خریداران است.»

به این ترتیب آشکار می‌شود که مهم‌ترین پیش‌شرط برای تحقق دولت ملی وجود مناسبات سرمایه‌داری و طبقه سرمایه‌دار است که می‌خواهد با ایجاد دولت ملی بازار معینی را به انحصار خود درآورد. بنا براین جنبش‌هایی که در دوران پیشاسرمایه‌داری تحقق یافته‌اند، جنبش‌هایی «ملی» نبوده‌اند، زیرا در آن دوران هنوز طبقه سرمایه‌دار پا به عرصه تاریخ آن سرزمین‌ها نگذاشته بود و مازاد

تولید سنتی آن اندازه نبود که موجب شکوفائی و انکشاف بازار ملی گردد.

در هر حال لنین در این نوشته بر این باور بود که «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، یعنی حق جدائی دولتی از مجموعه ای از ملت های بیگانه و تشکیل دولت ملی مستقل خود.» لنین به نقل از کائوتسکی یادآور شد که «در سرمایه داری دولت ملی قاعده و «هنجار» است» ، یعنی بدون پیدایش شیوه تولید سرمایه داری در یک کشور و طبقه سرمایه دار، دولت ملی نیز نمی تواند متحقق گردد.

روزا به همین دلیل مخالف تحقق دولت ملی بود، زیرا از یک سو با دامن زدن به احساسات ملی مرزهای تضادهای طبقاتی پنهان می شوند و سرمایه داران بومی می توانند قدرت سیاسی را در انحصار خود گیرند و از سوی دیگر دولت های استعمارگر بنا بر نیازهای اقتصادی، نظامی و سیاسی خویش «دولت های ملی» را به وجود می آورند و چنین دولت های «مصنوعی» هیچ ربطی به دولت ملی خودرویش ندارد. نگاهی به دولت های که پس از جنگ جهانی دوم در افریقا و حتی در آسیا و آمریکای لاتین به استقلال دست یافتند، آشکار می سازد که مرزهای این کشورها با واقعیت حوزه زیست خلق ها به ندرت هم خوانی دارد و در بسیاری از موارد با گونیا و خط کش توسط «کارشناسان» دولت های امپریالیستی کشیده شده اند.

لنین در رد نظرات لوکزمبورگ سرمایه داری را به دو دوران تقسیم کرد: «در آغاز دور آن فروپاشی جامعه فئودالی و حکومت مطلقه، دوران تشکیل جامعه دمکراتیک بورژوائی و دولت دمکراتیک بورژوائی است، دورانی که در آن جنبش های ملی برای نخستین بار به جنبش های توده ای بدل می گردند و به این یا به آن گونه همه ی طبقات مردمی به وسیله رسانه ها، توسط شرکت در مجالس نمایندگی و غیره، به سیاست کشانده می شوند.» در دوران دوم بنا بر باور لنین «با تشکیل کامل دولت های سرمایه داری که از مدت ها پیش از نظم مشروطه پیروی می کنند، هم راه با تضاد گسترش یافته پرولتاریا و بورژوازی سر و کار داریم، دورانی که می توان آن را پیشاغروب سرمایه داری نامید.» او بر اساس این تقسیم بندی به این نتیجه رسید که «در اروپای خاوری و در آسیا از ۱۹۰۵ به بعد دوران انقلاب های بورژوا- دمکراتیک آغاز گشت. انقلاب در روسیه، ایران، ترکیه، چین، جنگل در بالکان- این زنجیره ای از رخدادهای جهانی دوران ما در «خاور» است. از آن جا که بنا بر بررسی لنین جنبش های ملی بورژوا- دمکراتیک روسیه را در آستانه جنگ جهانی یکم فراگرفته بودند، بنابراین حزب سوسیال دمکرات روسیه باید برای جنبش های ملی

که در این دوران به وجود می‌آیند، در برنامه خود پاسخی منطبق با نیازهای جنبش بورژوا-دمکراتیک و نه سوسیالیستی عرضه می‌کرد. با این حال لنین مدعی است که میان راه حل‌های بورژوائی حق تعیین سرنوشت خلق‌ها و راه حلی که در برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه عرضه شده است، تفاوتی شگرف وجود دارد، زیرا «هر بورژوائی در رابطه با مسئله ملی خواستار امتیازاتی و یا مزایائی ویژه برای ملت خودی است.» در عوض «پرولتاریا مخالف هرگونه امتیاز و ضد هرگونه استثنائی است.» به این ترتیب با بغرنجی آشکار در گفته‌های لنین روبه‌رو می‌شویم. او نیز به این دوگانگی پی برد و برای برون‌رفت از آن نوشت: برخلاف بورژوازی «پرولتاریا در مورد شناسائی حق تعیین سرنوشت به اصطلاح به خواست منفی بسنده می‌کند، بدون آن که به یک ملت به هزینه ملت دیگری تضمینی دهد.» این یعنی، حزب سوسیال دمکرات روسیه در تئوری حق تعیین سرنوشت خلق‌ها یا ملت‌ها را می‌پذیرد، اما در عمل، پس از آن که از پدیده مشخص بررسی مشخص کرد، با در نظر داشت مبارزه طبقاتی پرولتاریای جهانی و منافع بلاواسطه پرولتاریای ملتی که برای تحقق خواست تعیین سرنوشت خویش به پا خاسته است، به این نتیجه خواهد رسید از آن جنبش پشتیبانی و یا با آن مخالفت کند.

لنین هم‌چنین با تکیه به نقدی که کائوتسکی درباره مواضع روزا لوکزمبورگ در رابطه با حق تعیین سرنوشت ملت‌ها نوشته بود، یادآور شد که «هرگاه ما شعار حق جدائی را مطرح و تبلیغ نکنیم، در آن صورت نه فقط به سود بورژوازی، بلکه هم‌چنین به نفع فئودال‌ها و حکومت مطلقه ملت ستمگر عمل کرده‌ایم.» نتیجه منطقی این استدلال آن است که چون جنبش کارگری نباید بازیچه فئودال‌ها، بورژوازی و حکومت مطلقه ملت ستمگر شود، پس باید برای تحقق حق تعیین سرنوشت و جدائی با هدف تشکیل دولت مستقل ملت‌ها و ملیت‌ها مبارزه کند. این پشتیبانی و مبارزه البته بی در و پیکر نیست و بلکه باید در ارتباط با منافع طبقه کارگری که می‌خواهد از حق تعیین سرنوشت خود برخوردار شود، ارزیابی شود. اگر این مبارزه در خدمت منافع طبقه کارگر و رشد مبارزه طبقاتی جامعه قرار داشته باشد، در آن صورت احزاب سوسیال دمکرات باید از خواست حق تعیین سرنوشت آن ملت پشتیبانی کنند و در غیر این صورت نباید در آن شرکت کنند. به این ترتیب در استدلال لنین که تکرار استدلال‌های کائوتسکی است، به همان مواضع مارکس و انگلس بازمی‌گردیم. آن دو با بررسی نیروهای دو اردوگاه انقلاب و ضدانقلاب در اروپای غربی در مواردی از جنبش‌های ملی که خواهان حق تعیین سرنوشت و تشکیل دولت خویش

بودند، پشتیبانی کردند و در مواردی نیز که تشخیص دادند موفقیت چنین جنبشی می‌تواند موجب نیرومندتر شدن اردوگاه ارتجاع اروپا گردد، با آن مخالفت کردند. اندیشه کائوتسکی در مصوبه ۱۸۹۶ کنگره بین‌المللی سوسیال دمکرات‌ها در لندن انعکاس یافته است که بر مبنی آن بین‌الملل سوسیال دمکرات‌ها از یک سو حق تعیین سرنوشت ملت‌ها را به رسمیت شناخت و از سوی دیگر خواستار اتحاد بین‌المللی کارگران جهان شد. لنین از همان آغاز پیرو اندیشه هدایت‌شونده این مصوبه شد و در همین نوشته کوشید مشکلی را که در این مصوبه و هم‌چنین در اندیشه خود او نهفته است، به گونه‌ای حل کند. او بر این باور بود که «تئوری مارکسیستی» با «مسئله حق تعیین سرنوشت»، یعنی مبارزه برای «تشکیل دولت ملی مستقل» هیچ مشکلی ندارد، زیرا چنین جنبش‌هایی بازتاب دهنده نوعی «گرایش شورشی‌های بورژوا-دمکراتیک است.» پس از این ارزیابی لنین اما خود یادآور می‌شود که «مشکل تا اندازه‌ای از آن‌جا ناشی می‌شود که در روسیه پرولتاریای ملت‌های زیر ستم و پرولتاریای ملت ستمگر در کنار هم مبارزه می‌کنند و باید این مبارزه را ادامه دهند. وظیفه آن است که وحدت مبارزه طبقاتی پرولتاریائی برای سوسیالیسم را حفظ کنیم.» و این دو راهه‌ای است که لنین در برابر آن قرار گرفته و عبور از آن تقریباً ناممکن است، زیرا یک راه به ناسیونالیسم و دولت مستقل بدل می‌گردد که پیش‌شرط پیروزی آن تحقق آشتی و پیوست طبقاتی میان بورژوازی و کارگران است و راه دیگر که شالوده آن اتحاد کارگران جهان است، مبارزه، یعنی گسست طبقاتی را فراسوی آشتی طبقاتی قرار می‌دهد. او برای گریز از این تناقض راه حل خود را چنین عرضه می‌کند: «برابرحقوقی کامل ملت‌ها؛ حق تعیین سرنوشت ملت‌ها؛ پیوستن کارگران همه‌ی ملت‌ها به هم-این برنامه‌ی ملی به کارگران مارکسیسم و هم‌چنین تجربه تمامی جهان و تجربه روسیه را می‌آموزد.» اگر بسیار خوش‌بین باشیم، می‌توان گفت که «برنامه ملی» لنینی که پس از دست‌یابی بلشویک‌ها به قدرت سیاسی در روسیه شوروی پیاده شد و پس از فروپاشی آن پروژه «سوسیالیستی» سبب پیدایش چند دولت ملی گشت، نه مشکلات ملی را در این دولت‌ها «حل» کرد و نه موجب پیوند کارگران این سرزمین‌ها به هم گشت.

ادامه دارد

مارس ۲۰۱۳

msalehi@t-online.de

www.manouchehr-salehi.de

پا نوشتہا :

W. I. Lenin: „Werke“, Band 20, Dietz Verlag Berlin, 1973,
Seite 435

Ebenda, Band 6, Dietz Verlag Berlin, 1971, Seite 15

Ebenda, Seite 322

Ebenda, Seite 323

Ebenda

Ebenda, Seite 452

Kautsky, Karl: „Neue Zeit“, XIV, 2, Seite 520

Kraukau

W. I. Lenin: „Werke“, Band 19, Dietz Verlag Berlin, 1973,
Seite 31

Ebenda, Seite 99

Ebenda, Seiten 99-100

Ebenda, Seite 100

Ebenda, Seite 233

Ebenda, Seite 234

Ebenda, Seiten 234-235

Ebenda, Seite 235

Ebenda, Seite 235

Ebenda, Seite 236

Ebenda, Seite 346

Ebenda, Seite 419

Ebenda, Seite 420

Ebenda, Seite 500

Ebenda, Seite 537

W.I. Lenin: „Werke“, Band 20, Dietz Verlag Berlin, 1973,
Seiten 398-399

Ebenda, Seite 399

Ebenda, Seite 402

Ebenda, Seite 403

Ebenda, Seite 409

Ebenda, Seite 413

Ebenda, Seite 415

Upheavals/Umwälzungen

در این رابطه می‌توان به چند نمونه اشاره کرد که یکی جنگ بین دولت‌های آذربایجان و ارمنستان بر سر منطقه قره‌باغ است و دیگری سرکوب شدید جنبش‌های رها ئی بخش مناطق مسلمان نشین روسیه در قفقاز هم چون داغستان، چین و ... توسط دولت مرکزی جمهوری فدرال روسیه است.

نشست انجمن گفتگو و دموکراسی - پاریس، ۳۰ مارس ۲۰۱۳

انجمن گفتگو و دموکراسی
نشست هشتم و هشتم

تجربه مهاجرت

یکی از پیامدهای انقلاب ۱۳۵۷ مهاجرت میلیون ها انسان بود که یا از انقلاب آسیب دیده یا در خطر بودند، در این سی و چهار سال موج مهاجرت به چهار گوش جهان حرکتی پیوسته داشته است. با این حال می توان دو مقطع تاریخی را در دو سه سال اول انقلاب و سپس در دور پس از انتخابات اخیر ریاست جمهوری بعنوان دو دور بارز از نظر تراکم و شدت مهاجرت در تاریخ معاصر ایران دانست.

بی شک هر کس که از سرزمینش جا کن شده است تجربه یگانه ای از این جدایی دارد با وجود این برای نزدیک شدن به درکی کلی از این امواج مهاجرت باید در اطراف عوامل و شرایط گریز، دور نمایی که انسان فراری از ساحل نجات برای خود ترسیم می کند، نا همواریهای راه، دلهره ها و یاس ها و امید ها، کشف ها و دگردیسی ها پرس و جوکرد و نگاه ها و تجربه های فردی گوناگون را با یکدیگر به گفتگو نشانند.

این موضوع هشتم و هشتمین نشست انجمن گفتگو و دموکراسی است. چهار مهاجر از دو نسل تجربه خود را با هم در میان می گذارند و نگاه خود را به نسل دیگر بیان می کنند

هبت غفاری، کارشناس مسائل حومه ها در زمین میانجیگری اجتماعی،

مشاور شهردار Pierrefitte
حمید جاودان، بازیگر تئاتر و سینما
پروین بختیار نژاد، روزنامه نگار و پژوهشگر
محمد رضا یزدان پناه، روزنامه نگار

مدیریت نشست : فرنگیس حبیبی

زمان: روز شنبه سی مارس ۲۰۱۳، ساعت سه بعد از ظهر

مکان: 75Bd Vincent Auriol, 75013 Paris, métro:
Chevaleret, ligne 6

شورای حقوق بشر ماموریت گزارشگر ویژه ایران را با اکثریت قاطع تمدید کرد

بیانیه مشترک

فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر
جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران

فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر و جامعه دفاع از حقوق
بشر در ایران با استقبال از تصویب قطعنامه و تمدید ماموریت
گزارشگر ویژه آقای احمد شهید یادآوری می کنند که رای قاطع شورا
حقوق بشر نشان می دهد که جامعه بین المللی حاضر نیست نقض رو به
فزونی حقوق بشر، و سرکوب مردم ایران را تحمل کند.

۲ فروردین ۱۳۹۲ – شورای حقوق بشر سازمان ملل امروز با اکثریتی بی
سابقه ماموریت گزارشگر ویژه وضعیت حقوق بشر در ایران آقای احمد
شهید را تمدید کرد.

از میان اعضای شورای حقوق بشر، ۲۶ کشور به تمدید ماموریت گزارشگر
ویژه رای مثبت، ۱۷ کشور رای ممتنع و تنها دو کشور رای منفی

دادند. آرای سال گذشته به ترتیب ۲۲ رای مثبت، ۲۰ رای ممتنع و ۵ رای منفی بود. به این ترتیب، حکومت جمهوری اسلامی ایران حتی نسبت به سال گذشته در انزوای شدیدتری قرار گرفته است. اتفاق نظر رو به رشد در رفتار لیبی بازتاب یافته که رای ممتنع سال پیش خود را امسال به رای حمایت از قطعنامه تغییر داد. با وجود این، فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر و جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران تاسف خود را از تداوم تعداد زیاد آرای ممتنع در میان کشورهای آفریقایی و آسیایی ابراز می کنند. متأسفانه این کشورها با اصل قطعنامه های مشخص در باره کشورها مخالفت می کنند و از اقدامات مهم شورای حقوق بشر در باره کشورهای مثل ایران که مرتکب نقض فاحش حقوق بشر می شوند کنار می مانند. در این زمینه، موضع بوتسوانا و گابن در میان کشورهای آفریقایی و ژاپن، مالدیو و کره جنوبی در میان کشورهای آسیایی که به قطعنامه رای مثبت دادند برجسته است.

عبدالکریم لاهیجی، نایب رئیس فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر و رئیس جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، امروز گفت: «سیاست جمهوری اسلامی ایران در ایجاد وحشت و برقراری خفقان، نفی آزادی بیان، گردهمایی و تشکل، گسترش مجازات اعدام، افزایش زندانیان عقیدتی و سیاسی، سرکوب اقلیت های دینی و قومی، مدافعان حقوق بشر، فعالان حقوق زن و کارگری، تبلور می یابد. پیام قاطع جهانیان امروز این است: تداوم و تشدید سیاست نقض فاحش حقوق بشر باید پایان یابد.»

قطعنامه امروز از گزارش و توصیه های گزارشگر ویژه استقبال کرده و از محتوای آن گزارش و خودداری جمهوری اسلامی ایران از دادن اجازه ورود به گزارشگر به شدت ابراز نگرانی کرده است.

فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر و جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران با استقبال از تصویب قطعنامه و تمدید ماموریت گزارشگر ویژه آقای احمد شهید یادآوری می کنند که رای قاطع شورا حقوق بشر نشان می دهد که جامعه بین المللی حاضر نیست نقض رو به فزونی حقوق بشر، و سرکوب مردم ایران را تحمل کند. جمهوری اسلامی ایران باید به توصیه های گزارشگر ویژه عمل کند، و به او اجازه دهد با سفر به ایران و تحقیق مستقل به ماموریت خود عمل کند.

http://www.fidh.org/HRC-renews-Iran-SR-mandate-13070?var_mode=calcul

تماس با رسانه ها

فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر: press@fidh.org

+۳۳ ۶ ۷۲ ۲۸ ۴۲ ۹۴ / +۳۳ ۱ ۴۳ ۵۵ ۹۰ ۱۹

Twitter: fidh_un

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران: lddhi@fidh.org

<http://www.facebook.com/lddhi.fidh>

Twitter: fidh_fa

پیام نروزی خامنه ای، و "ضد پیام"!



تقی روزبه

مهم ترین عنصر اقتصادی پیام خامنه ای را باید باصطلاح سازماندهی اقتصاد بدون نفت، واقعیتی تحمیل شده به نظام آن هم درضعیف ترین موقعیت خود، یعنی افکندن بارسنگین کاهش درآمدهای نفتی به دوش زحمتکشان دانست.

سکاندارنظام، چنان در چنبره شکاف ها و تضادهائی چند وجهی گرفتار آمده است که نه راه پیش دارد و نه راه پس! آن چه که او به عنوان فراربه جلو سال هاست انجام می دهد، جز فرار از این کوچه بن بست به آن کوچه بن بست و درمسیرنزدیک ترشدن به بن بست نهائی نیست. وقتی از بن بست صحبت می شود، درهمه حوزه ها مشهود است و ازجمله درهمان حریم قدرت بالائی ها، شاهدیم که سودای دست یابی به یک پارچگی و حاکمیت یگانه به سرابی فرار و اغواگر تبدیل شده است که حاصلش جز انتقال دامنه تضادها به درون صفوف خودی ها و خودی ترها و تکه تکه کردن بخش اصلی ساختارهای قدرت نیست، که نتیجه عملی اش جز فلج شدن از درون در اتخاذ تصمیم های کلان و پیشبرد سیاست های واحد نبوده است. چنان که اگر خامنه ای می خواست واقعا بیلانی واقعی از وضعیت سال گذشته بدهد، قاعدتا باید چنین بن بستی و راه حل های شکست خورده خود را برای حل و کنترل آن ها گزارش می کرد،

با یستی از سال فلج شدن قوای سه گانه و بی خاصیت شدن فصل الخطابی
سکاندار اعظم سخن به میان می آورد. لاجرم اگر بنا بود بیلانی ارائه
شود، نمی توانست جزگزارش خثنی کردن یکدیگر توسط عالی ترین ارگان
ها و بلندمرتبه ترین مناصب دستگاه های گوناگون اجرائی و قانون
گذاری و قضائی نظام به بن رسیده باشد. حرکت برچنین سیکل بسته ای
جز فرار در همان مسیر بن بست و از کوچه ای به کوچه ای دیگر نیست.
وجه فرمالیستی پیام و نشانه های بن بست و حرکت در مدار بسته رami
توان بیش از هر چیز از نام گذاری های مضحک و بی مسمای سال آتی
توسط وی و پیامی که هیچ راهی و کورسویی برای نجات از چنبره بحران
در آن دیده نمی شود، مشاهده کرد: عنوان پرطمقراق و غلط انداز سال
«حماسه اقتصادی و سیاسی» از آخرین و دهان پرکن ترین آن هاست. نام
گذاری هائی که البته هیچ ارتباطی با بیلان واقعی آن چه که صورت
گرفته است و بررسی آن ها و جمع بندی شان ندارد*. برعکس همه تلاش
او مبتنی بر لاپوشانی شکست ها، و فرار از مسئولیتی است که اساسا
در این ناکامی ها متوجه خود وی است. و اگر برای تعارف و خالی
نبودن عریضه، به گوشه های ناچیزی هم از شکست اعتراف کند (از بابت
آن که آش آنقدر شورا است که خان هم فهمیده!)، هدفی جز فراافکنی و
انداختن مسئولیت وخامت اوضاع به دوش دیگران و سرپوش نهادن برکل
واقعیت با این ادعا که موفقیت ها عمده بوده و باید درآینده
در انتظار نتایجش بود، ندارد. آن چه هم که در عقل کوچک و حقیر یک
مستبد خودخواه از حماسه سیاسی و اقتصادی مراد است، چیزی جز برگزاری
نمایشی یک انتصابات و بیرون کشیدن کامل بقایای درآمدهای نفتی از
سفره محقر مردم نیست. درحقیقت او در پی آن است که بالکل بارتحریم
و افت درآمدهای نفتی را بدوش مردم زحمتکش افکنده، و آن مقدار هم
که بدست می آید بطریق اولی صرف دستگاه های سرکوب و کیسه های
پرنشانی طبقه ممتاز خواهد شد و البته اسم این بیلان حقیقا
ورشکسته و خانه خراب کن را دست یابی به رؤیای اقتصاد غیرنفتی می
نامند! و حال آنکه آن چه که مشخصه نظام کنونی را تشکیل می دهد جز
فلجی کامل در برنامه ریزی های درازمدت، روزمرگی و سیاست از این
ستون به آن ستون فرج است، نیست. او قادر نیست حتی قاچ زین را به
چسب تا چه رسد به اسب سواری: کنترل احمدی نژاد که وی در انتصاب
های قبلی به عنوان کارگزار مطیع خود از صندوق برکشید و به آسمان
پروازش داد، اکنون حتی در دمام پایانی ریاست جمهوری اش،
بطور کامل از چنگش خارج شده و او قادر به فرود آرام وی بر باند
فرودگاه نیست. پیام موازی احمدی نژاد و و تک نوازی های بی وقفه
وی، و تأکیدش بر عزم خود در کنترل صندوق ها، از تازه ترین نشانه
های آن است.

با توجه به نکات برشمرده مهم ترین عنصر اقتصادی پیام خامنه ای را باید باصطلاح سازماندهی اقتصاد بدون نفت، واقعیتی تحمیل شده به نظام آن هم درضعیف ترین موقعیت خود، یعنی افکندن بارسنگین کاهش درآمدهای نفتی به دوش زحمتکشانش دانست. سیاست افزایش مالیات مزد و حقوق بگیران و مشاغل دون پایه، کاستن هرچه بیشتر وظایف و خدمات اجتماعی دولت، زدن سروته بیمه ها و سوبسیدها، کاهش دستمزدها و افزایش شدت استثمار و بیکارسازی گسترده تر ازیکسو، بذل و بخشش بیشتر نسبت به کلان سرمایه داران و بیش از همه به نوکیسه گان و باندهای وابسته به قدرت و دارای رانت سیاسی از سوی دیگر دانست. از منظرسیاسی نیزمعنائی جز بیرون کشیدن نام یک کارگزارمطیع تر و سربفرمان تر در برابر ولی فقیه والبتہ توانا تر درسرکوب جامعه معترض، از صندوق ها نیست. کسی که خامنه ای درسرخنان مبسوط مشهد آن را رئیس جمهوری باصطلاح جامع نقاط قوت احمدی نژاد و فاقد نقاط ضعف وی دانسته و در یک کلمه سربفرمان بودن کامل دانسته است.

سویه دیگر واقعیت

اما چنین سودائی که دستگاه ولایت برطبل آن می کوبد، تنها بازتاب دهنده یک سوی واقعیت متلاطم و بالقوه طوفانی است و اگر تاریخ می خواست براساس میل و سودای امثال این مستبدین ورق بخورد، قاعدتا باید به گونه دیگری ورق می خورد و تاریخ سرافرازی برده داران و بنده نوازان بود و نه حکایت رقت بار سرنوشت قذافی ها و مبارک ها و بن علی ها. درآن صورت قلب جهان از تپش بازمی ایستاد و رؤیای آزادی و برابری دست نیافتنی می شد. اما سویه دیگرواقعیت حکایت های دیگری دارد: همه چیزدر مسیری خلاف منویات ولی فقیه و سکاندار اعظم درحرکت است: مردم رؤیاهای دیگری را زیست می کنند، فشارهای بین المللی حلقوم اقتصادی و شبکه مبادلات مالی رژیم را به چنگ گرفته است. تضادهای درونی حاکمیت با چند قطبی شدن و سهم خواهی بیشتررقبا از کیک قدرت، امکان اعمال اراده واحد و پاروزدن هم نواخت و هدایت قایق دستخوش طوفان را به سمت وسوی ساحل نجات، بسی دشوار و ناممکن کرده است. وقتی از بحران صحبت می کنیم غرض اختلال در روند متعارف بازتولید مؤلفه های اقتدار رژیم است و وقتی از بحران فراگیر و چندوجهی و همزمان صحبت می کنیم یعنی آن که رژیم بطور همزمان درحوزه های اصلی و حیاتی خود، یعنی شکاف بین حاکمیت و مردم، در مناسبات بین المللی و با قدرت های جهانی، در حوزه اقتصادی داخلی و خارجی و همه عرصه های مهم اجتماعی دچاربحران بازتولید شده و قادرنیست که ازطریق روال تاکنونی بقاء و دوام خود

را بازآفرینی کند. در نتیجه دست به گریبان شدن با چنبره چنین بحرانی است که رژیم در برابر دو راهی سرنوشت و انتخاب تازه ای قرار گرفته است. بطوری که نه با شیوه تاکنونی قادر به ادامه حیات خود است و نه حتی شهامت نوشیدن جام زهر و گزینش راه های تازه را دارد که قهرا بر صفوف و ساختار و توازن نیروهای درونی و اتوریته "سکاندار اعظم" تأثیرگذار است. از همین رو ما با یک دوره تشدید بحران و کشاکش ها که تعیین قطعی مسیر آتی از دل آن ها بیرون خواهد آمد مواجهیم. حتی اگر حاکمیت بتواند بحران انتخاباتی (=انتصابات) را مهار کند و رئیس جمهور مطلوب خود را بیرون بکشد، باز هم قادر به فروریزی آوار بحران نخواهد بود و بحران در ابعاد بیشتری فوران کرده و رژیم و دولت را با وضعیت شکننده تری در برابر انتخاب گزینه های جدید قرار خواهد داد. شاید یکی از نقدترین و کم هزینه ترین مفرها در کوتاه مدت، امتیاز دادن در حوزه بین المللی و توافق با قدرت های بزرگ در حوزه هسته ای و گشایش نسبی در مناسبات بین المللی برای کاهش از بحران و خروج از تنگناها باشد.

تشدید بحران در حداثتلال در مؤلفه های بازتولیدی حیات و اقتدار رژیم، و قرار گرفتن در وضعیت برزخی تا یافتن موقعیتِ مستقر جدید، اجتناب ناپذیر است. اما در این میان آن چه که مرگ و زندگی رژیم به آن وابسته است و تا آن جا که بتواند در برابر آن ایستادگی خواهد کرد، همانا باز تقسیم قدرت از یکسو و مقابله با باز شدن فضای تنفسی در جامعه و خطر پا گرفتن جنبش های اعتراضی از سوی دیگر است. با این همه بوجود آمدن ها شکاف و فرصت ها می تواند خارج از اراده و خواست رژیم باشد. همانطور که اشاره شد ابعاد شکست ها و ناکامی قابل لاپوشانی نیست و بهم خوردن تعادل موجود اجتناب ناپذیر است و سمت گیری های جدیدی باید اتخاذ شود. بهم خوردن تعادل بویژه در شرایط عدم انعطاف و یک دندگی باندهای حاکم و تحمیل شدن تغییرات ناگزیر به آن ها، در عین حال به معنی امکان بروز فرصت های تازه ای است. لحظه های بهم خوردن تعادل موجود نظام های استبدادی تا ایجاد تعادل جدید، می تواند آستان فرصت های جدیدی باشد برای نفس تازه کردن جنبش های اجتماعی و بطور اخص جنبش ضد استبدادی و مطالباتی که بتوانند با گام های استوارتری پایه های خود را برای اقدام های قاطع و نهائی محکم تر نمایند. همانطور که در نوشته دیگری اشاره کرده ام شرط استفاده از این فرصت ها به دو عامل مهم مشروط است: نخست آن که اجازه نداد کلیت نظام و قلب تپنده آن ولایت فقیه به عنوان آماج اصلی زیرپوشش گردوخاک

برخاسته از تضادهای چند قطبی آن - جدال پیرامون سهم خواهی بیشتر- کمرنگ شود، آن هم درشرایطی که تاریخ مصرف احمدی نژاد به پایان رسیده است. و دوم خنثی کردن خیزاصلاح طلبان برای نجات نظام درعبور از این گردنه خطرناک و متشتت کردن صف مستقل جنبش ضداستبدادی، و بطوراکخص کارشکنی در شکل گیری یک جنبش تحریم گسترده و فعال، علیه نمایش انتخاباتی است. یکی از مانورها و نکات مهمی که خامنه ای درسخنرانی طولانی خود مطرح ساخت، تأکید برحضورگسترده در"انتخابات" با همه "سلايق" وفاداربه نظام بود که به زعم وی، هستی رژیم را بیمه کرده و همه توطئه ها و خطرهای پیشاروی نظام را خنثی می کند. پیام عمده "ضدپیام" هم دقیقا آن است که به نقش تک تک خود در بازتولید و عدم بازتولید اقتدار و سرکوب رژیم واقف شویم. رژیم را با صندوق هایش تنها بگذاریم تا دراوج انزوایش و با سهولت بیشتری بتوان در گام های بعدی در مدفن تاریخی اش جای داد!

۰۲-۰۳-۲۰۱۳ / ۱۳۹۲-۰۱-۰۲

<http://taghi-roozbeh.blogspot.de>

taghi_roozbeh@yahoo.com

گزارش مجلس یادبود در پاریس

گزارش مجلس یادبود هوشنگ کشاورز صدر در پاریس

مجلس یادبود زنده یاد هوشنگ کشاورز صدر، روز یکشنبه دهم مارس ۲۰۱۳ از ساعت چهار تا هفت عصر در پاریس برگزار شد. جمع کثیری از دوستان و دوستاناران هوشنگ کشاورز، از کشورهای گوناگون، در این مراسم حضور پیدا کرده بودند.

پیش از آغاز سخنرانی ها مجموعه ای از عکس های فردی و جمعی وی نمایش داده و آخرین سخنرانی وی در دانشگاه یورک کانادا پخش شد.

ادار این مجلس بر عهد شاگرد و دوست دیرین او علی رضوی بود. او از آشنائی خود با هوشنگ کشاورز چنین یاد کرد:

هوشنگ را اولین بار، چهل و اندی سال پیش، در کلاس درس انسانشناسی در دانشگاه تهران دیدم و اندکی بعد در زمره دستیاران او در بخش تحقیقات عشایری مؤسسه تحقیقات اجتماعی همان دانشگاه درآمدم، تا آنزمان که توفان انقلاب دفتران همکاری را بست.

وقت برشمردن خصوصیات که از او انسانی شریف و دوستی شفیق و جهانی بی سکون ساخته بود، از زبان من در اینجا، میسر نیست؛ ولی خوشبختانه تنی چند از دوستانش، در فرصت اندک موجود، این کمبود را حتی الامکان جبران خواهند کرد.

و پس از توصیف کوتاهی از ویژگی های شخصیت هوشنگ، رشته کلام را به سخنرانانِ مجلس سپرد.

سخنرانان هر یک در زمان کوتاهی که در اختیار داشتند جنبه هایی از خصائل او را برشمردند و یاد او را زنده کردند. فهرست نام سخنرانان به ترتیب حروف الفبا از این قرار بود:

نعمت آزرم
ابوالحسن بنی صدر
حیدر تبریزی
میهن جزنی
ویدا حاجبی
مهدی خانباها تهرانی
حمید ذوالنور
مجید رهنما
سعید سنجابی
الویا شیبانی - رستروپو
پرستو فروهر
کریم لاهیجی
هدایت متین دفتری
مهدی ممکن

پس از این سخنان، بخش هایی از پیام های رسیده از جانب آقای ادیب برومند از ایران، خانواده شادروان شایگان، آقای سیروس بینا و پژوهشگاه بین المللی تاریخ اجتماعی در امستردام به آگاهی رسید.

و در پایان مازیار کشاورز، فرزند هوشنگ، از همدردی گسترده ایرانیان در این فقدان و حضور دوستان او در این مجلس سپاسگزاری کرد و تصویری از راه و روش و کردار پدر در زندگی اجتماعی و کوشش

های مادر در تربیت فرزندان را برای حاضران ترسیم کرد.
مجلس یادبود زنده یاد هوشنگ کشاورز صدر در ساعت هفت عصر به پایان رسید.

{youtube height="380"}2WPywaz4bWs{/youtube}

{youtube height="380"}PZa5Lw_i0Ns{/youtube}

{youtube height="380"}WQ_jlCSyM1A{/youtube}

شادباش کا نون نویسندگان ایران

به مناسبت فرا رسیدن نوروز ۱۳۹۲

کا نون نویسندگان ایران، عید نوروز را به همه^۱ مردم به ویژه به زندانیان سیاسی و اعتقادی، به اهل قلم و به کسانی که برای بهارانی سرشار از آزادی تلاش می‌کنند شادباش می‌گوید و برای همه روزگاری را آرزو می‌کند که در آن «قفل افسانه‌ای است و قلب برای زندگی بس است».

بهار از راه می‌رسد و بر تن لخت درختان جامه^۲ رنگین شکوفه می‌پوشاند و با خورشیدی گرم‌تر سرمای زمستان را از زمین می‌روبد. در فرهنگ مردم بهار نماد زندگی نو و امید پیروزی بر دشواری هاست. هم

از این روست که با عید نوروز به استقبال آن میروند.

این امید همیشه وجود داشته است، حتی در این زمانه که از یک سو گرانی‌ها و انواع فشارهای اقتصادی و تورم لگام گسیخته - خاصه در ماه‌های اخیر- و از سوی دیگر فشارهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی رو به فزونی نهاده است.

کانون نویسندگان ایران، عید نوروز را به همهٔ مردم به ویژه به زندانیان سیاسی و اعتقادی، به اهل قلم و به کسانی که برای بهارانی سرشار از آزادی تلاش می‌کنند شادباش می‌گوید و برای همه روزگاری را آرزو می‌کند که در آن «قفل افسانه‌ای است و قلب برای زندگی بس است».

کانون نویسندگان ایران

۲۷/اسفند/۱۳۹۱